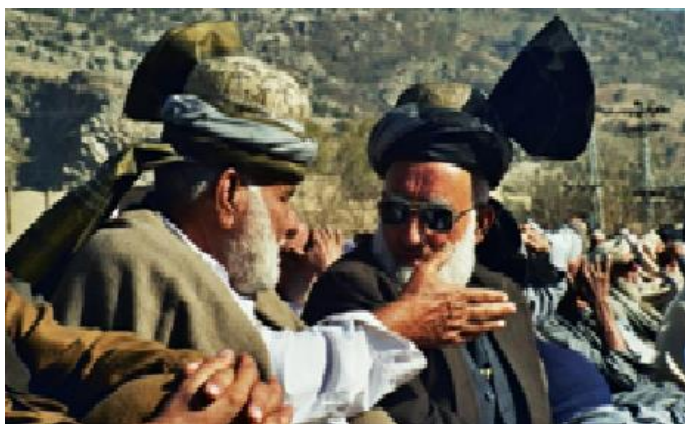


## نقش مرزنشینان و قبایل در تنش‌های افغانستان و پاکستان

(استاد صباح)



منطقه قبایلی یا منطقه به لحاظ اداری خودمختار خوانده می‌شود، به وسیله خط د یورند (خط مرزی افغانستان و پاکستان که هیچ‌گاه مورد قبول افغانستان واقع نشده است) از افغانستان جدا می‌شود. به لحاظ جغرافیایی، منطقه قبایلی از غرب با افغانستان همسایه است، از شرق با دو ایالت سرحد و پنجاب پاکستان و از جنوب با ایالت بلوچستان پاکستان هم‌مرز است. مهم‌ترین شهرهای این منطقه عبارتند از: میرانشاه، رازمک، دارا بازار و وانا.

منطقه قبایلی به هفت ناحیه قبیله‌ی تقسیم می‌شوند که عبارتند از: مهمند، باجور، کورام، اورکزی، خیبر، وزیرستان جنوبی و وزیرستان شمالی. اگرچه ساکنان این منطقه همگی پشتون هستند اما خود به گروه‌های قومی کوچک‌تر تقسیم می‌شوند که با نام همان نواحی قبیله‌ای خوانده می‌شوند. این منطقه به‌صورت خودمختار اداره می‌شود و اگرچه در خاک پاکستان قرار دارد اما دولت مرکزی پاکستان و یا دولت‌های ایالتی حق مداخله در امور داخلی این منطقه را ندارند.

و طن امروز اسیر دوسه تا بی‌وطن است  
انهدام وطن از نکبت این چند تن است  
آن یکی لاشخورو آن دگری جغد سیاه  
آن یکی مرده خورو آن دگری گورکن است  
آن شده پیش نماز در چمن و در سرایی  
واقعا قصه او قصه خون در چمن است  
این چه بوئیست که از زیر ریش می‌آید  
که چنین باعث دل‌سردی مشک ختن است  
سرزمین گل و بلبل به چه روز افتاده  
بلبل وزاغ است و چمن آن لجن است  
روزگاری که وطن دست کفن دزدان است  
عجیبی نیست اگر مرده ما بی کفن است  
داده بودند مژده که سربکفان می‌آید  
سربکف آمدو دیدیم که پیمان‌شکن است  
حرف‌هایش همه جز تهمت و فحاشی نیست  
واعظ شهرچه با تربیت و خوش سخن است

## بروطن مهرداشتن اگر بی وطنیست سجده برخاک وطن دین و آئین من است.

روابط دو کشور همسایه افغانستان و پاکستان که مرزهای طولانی با هم دارند، در حدود هفتاد سالی که از عمر کشور پاکستان می گذرد، همواره با فراز و فرودهای بسیاری همراه بوده است. مساله مورد مناقشه خط مرزی موسوم به دیورند، فعالیت گروههای مسلح مجاهدین که علیه حکومتهای طرفدار شوروی سابق در افغانستان می جنگیدند، حمایت دولت پاکستان از طالبان و نیز آنچه مقامات در سالهای اخیر، فعالیت گروههای مخالف دولت این کشور در مناطق قبایلی پاکستان می خواندند، از مسایلی است که در دوره های مختلف، باعث تیرگی روابط دو کشور شده است. (پاکستان با پناه دادن و مسلح نمودن برهان الدین ربانی، گلبدین حکمتیار، احمدشاه مسعود، رسول سیاف، صبغت الله مجددی، یونس خالص، نبی محمدی، گیلانی... تخریب و بربادی افغانستان را تحقق بخشید و این سرمایه گراری پاکستان تا امروز سایه شوم و سیاه ی خویش را بر کشور گسترانده است).

از بدو تاسیس کشور پاکستان تا زمان لشکرکشی شوروی به افغانستان، مسایل مرزی بر روابط این دو کشور، سایه افکنده بود و پس از آن، تا زمان سقوط حکومت داکتر نجیب الله، علاوه بر این مساله، حمایت پاکستان از گروههای مسلح به اصطلاح مجاهدین که علیه دولت کابل می جنگیدند نیز بر تنشهای موجود میان دو کشور افزود. مرز مشترک پاکستان و افغانستان که به خط دیورند مشهور است در زمان سلطه بریتانیا بر شبه قاره هند در سال ۱۸۹۳ بین هند و افغانستان کشیده شد و مناطقی از افغانستان آن زمان به هند بریتانیایی تعلق گرفت.

پس از تجزیه شبه قاره هند و تشکیل کشور پاکستان در سال ۱۹۴۷ میلادی، این مناطق که ساکنان آن پشتون و بلوچ هستند، جز قلمرو پاکستان شد. خط دیورند بنیادی ترین عاملی بوده که بر چگونگی روابط دو کشور سایه افکنده است. تا جایی که به پاکستان مربوط می شود، تنها طرح ادعای ارضی از طرف دولت های روی کار آمده در افغانستان چندان برای این کشور نگران کننده نیست. چرا که پاکستان از همان ابتدای تولدش در مقایسه با افغانستان با حمایت بی دریغ آمریکا و انگلیس در موقعیت برتری قرار داشته است.

آنچه که تاکنون مایه نگرانی زمامداران پاکستان بوده قبایل پشتون ساکن در نوار مرزی کشورش است. این قبایل به رغم اینکه به لحاظ سیاسی و حقوقی اتباع پاکستان محسوب می شوند، پیوندهای قومی و قبیله ای خود را با هم مسلکان شان در این سوی مرز کاملاً حفظ کرده اند و بعد از گذشت حدود یک قرن جدایی هنوز نوستالژی اتحاد و پیوستن دوباره به افغانستان را از خاطر نبرده اند.

جنگ افغانستان باعث به وجود آمدن کادرهای جدید اسلامی شد که در جنگ چریکی مهارت پیدا کردند، قدرت مبادله ای اطلاعاتی خود را بالا بردند، در به قتل رساندن افراد چیره دست شدند و در ساختن موتر های حامل بمب، تجربه طولانی پیدا کردند. شبکه های بنیادگرایی به طرز گسترده ای اسلامیست ها را از شمال آفریقا، تا مصر، خلیج فارس، آسیای میانه و پاکستان، با استحکام به هم وصل کرد. واقعیت این بود که جنبش اسلامیست، قبلاً؛ در دهه ی هفتاد، به نقطه ی پرواز خود رسیده بود. موترهای این پرواز، ایجاد ثروت نفتی عربستان سعودی، پدیداری نظام بانکی اسلامی با خصلت های سیاسی بالا، و به وجود آمدن نهادهای جدید اسلامیست در مصر و سایر کشورهای مسلمان محافظه کار بود.

«منطقه قبایلی» جای مشهوری است؛ به ویژه زمانی که اختلافات بین پاکستان و افغانستان بالا می گیرد یا زمانی که نیروهای آمریکایی و ناتو در تعقیب طالبان د پشت مرزهای مشترک پاکستان و افغانستان متوقف می شوند. با این وجود شاید درباره تاریخ، جغرافیه، نفوس و اهمیت این منطقه در روابط پاکستان و افغانستان کمتر اطلاعی داشته باشیم. منطقه قبایلی که به «منطقه به لحاظ اداری خودمختار» خوانده می شود، به وسیله خط دیورند (خط مرزی افغانستان و پاکستان که هیچگاه مورد قبول افغانستان واقع نشده است) از افغانستان جدا می شود. به لحاظ جغرافیایی، منطقه قبایلی از غرب با افغانستان همسایه است، از شرق با دو ایالت سرحد و پنجاب پاکستان و از جنوب با ایالت بلوچستان پاکستان هم مرز است. بر اساس جدید ترین ارقامها نفوس این منطقه سه میلیون و سه صد و چهل و یک هزار است (یعنی کمتر از دو درصد نفوس پاکستان). اکثر نفوس این منطقه دور افتاده و قبیله ای هستند و فقط سه درصد آنها در شهر زندگی می کنند. منطقه قبایلی به هفت ناحیه قبیله ای تقسیم می شوند که عبارتند از: مهمند، باجور، کورم، اورکزی، خیبر، وزیرستان جنوبی و وزیرستان شمالی. اگرچه ساکنان این منطقه همگی پشتون هستند اما خود به گروه های قومی کوچکتر تقسیم می شوند که با نام همان نواحی قبیله ای خوانده می شوند.

این منطقه به صورت خودمختار اداره می شود و اگرچه در خاک پاکستان قرار دارد اما دولت مرکزی پاکستان و یا دولت های ایالتی حق مداخله در امور داخلی این منطقه را ندارند.

تا قبل از مداخله آمریکا در افغانستان، منطقه قبایلی فقط در پرتو اختلافات پاکستان و افغانستان بر سر خط دیورند مورد توجه قرار می گرفت اما پس از حمله آمریکا، طالبان در این منطقه مستقر شدند و از این زمان به بعد بود که منطقه

قبایلی به محلی برای مشاجره تبدیل شد. این مشاجره دارای سه وجه بود: پاکستان و سران منطقه قبایلی، پاکستان و آمریکا، پاکستان و افغانستان.

مشاجره پاکستان با سران قبایل یک وجه تاکتیکی و یک وجه استراتژیک داشت: وجه تاکتیکی حول مخالفت ظاهری پاکستان با سران قبایل به دلیل پناه دادن به طالبان و القاعده دور می‌زد. وجه استراتژیک حول تلاش پاکستان برای بهره برداری از وضع موجود جهت بسط حاکمیت خود به منطقه قبایلی بود. در همین حال افغانستان و آمریکا، دولت پاکستان را به دلیل استقرار طالبان و القاعده در خاک این کشور مورد نکوهش قرار دادند.

صرف‌نظر از این مسائل، واقعیت این است که منطقه قبایلی می‌تواند به عنوان ابزاری در دست پاکستان یا افغانستان جهت تعدیل و تنظیم رفتار یکدیگر مورد استفاده قرار گیرد. قومیت و خودمختاری منطقه قبایلی یک عامل کلیدی در نقش‌آفرینی این منطقه در مناسبات افغانستان و پاکستان است. هرگاه افغانستان اراده کند می‌تواند با بهره‌گیری از ناسیونالیسم پشتون، ساکنین قبایل را علیه پاکستان تحریک کند و برعکس پاکستان نیز می‌تواند با تحریک همین احساسات آنها را علیه دولت کابل تحریک کند.

در حال حاضر به دلیل استقرار طالبان در این منطقه و به دلیل حمایت پاکستان از طالبان، منطقه قبایلی به سود پاکستان عمل می‌کند. اما هرگاه پاکستان قصد داشته باشد علیه طالبان عمل کند و یا حاکمیت خود را بر این مناطق گسترش دهد، ساکنین قبایل به سمت افغانستان و علیه پاکستان وارد عمل می‌شوند.

پشتون‌ها بزرگترین ترکیب قومی افغانستان را تشکیل می‌دهند و همچنین اکثریت طالبان را تشکیل می‌دهند. هرچند، بیشتر طالبان، پشتون هستند؛ اما همه پشتونها طالب نیستند. با این حال، پشتون‌ها همواره در افغانستان به عنوان اکثریت حکمرانی کرده‌اند. پشتون‌های افغانستان و پاکستان از میراث مشترکی برخوردارند، به یک زبان صحبت می‌کنند و هر دو از عرف و سنن، نظام اجتماعی و مسئولیت‌های خاصی با عنوان پشتونوالی تبعیت می‌کنند. مفهوم هویت قومی، نقش مهمی در ظهور و تجدید حیات طالبان ایفا نموده است.

هنگامی که عوامل فرهنگی این چنین نادیده گرفته شوند، همانطور که در زمان تجاوز بریتانیا و حضور شوروی اتفاق افتاد، فرصت‌ها از دست می‌روند و سیستم وفاداری، قبایل مناطق را علیه دشمنی مشترک، متحد می‌کند و آنها را به هم پیوند می‌دهد. هنگامی که دشمن مشترک شکست خورد و یا بیرون رانده شد، رقابت‌ها و کشمکش‌های دیرینه و قدیمی از نو آشکار می‌شوند. برای این که ایالات متحده و متحدانش نزاع افغانستان را که به بن بست رسیده، به پایان رسانند و به کشور ثبات ببخشند، باید تلاشی هماهنگ و مشترک جهت مبارزه با دلایل ریشه‌ی طالبان صورت دهند، نه این که درصدد رفع اثرات آن باشند و به ظواهر بپردازند.

جهت انجام این امر، آن‌ها باید عملیات گسترده‌ای را در مناطق قبیله‌ی پاکستان انجام دهند که به معنای تجاوز نظامی حاکمیت پاکستان نیست؛ زیرا ظاهراً این کشور بخشی از جنگ علیه تروریسم است. به علاوه، استفاده از نیروهای مسلح و هدف قراردادن منبع تهدید، عملاً زمینه را برای مذاکره با طالبان میانه رو فراهم خواهد کرد؛ زیرا ماهیت شورش‌ها و ناآرامی‌های افغانستان حاکی از آن است که کلیه‌ی تلاش‌های موفقیت‌آمیز جهت مذاکره و برقراری صلح باید از موضع قدرت انجام پذیرد و نه از موضع ضعف. در نتیجه، طالبان یا باید به صلح تن دهند یا به نابودی. اگر این امر صورت نگیرد، جنگ در افغانستان پایان ناپذیر خواهد بود تا جایی که دولت افغانستان با خطر سقوط مواجه خواهد شد.

باید گفت، حمایت‌های ارائه شده به وسیله‌ی حکومت پاکستان و شبکه‌های بنیادگرا به شکل پناهگاه‌ها و حمایت‌های ایدئولوژیک و لوژستیک، یکی از مهم‌ترین عوامل در احیای طالبان بوده و آن‌ها را قادر ساخته ناآرامی‌ها و خشونت‌های روزافزونی را به وجود آورند. پاکستان سیاست دوگانه‌ای در قبال افغانستان داشته است؛ این کشور به ایالات متحده تضمین می‌دهد که ستیزه‌جویان اسلام‌گرا از جمله طالبان را سرکوب می‌کند و از سوی دیگر به آن‌ها در دسترسی‌شان به افغانستان و ایجاد ناآرامی‌یاری می‌رساند. درحقیقت، پاکستان و این گروه‌ها دشمنانی علنی و هم‌زمان دوستانی پنهانی هستند. عملیات محدود به افغانستان، به دلیل درک پایین از این حقیقت که ناآرامی‌ها ریشه در پاکستان دارد؛ یعنی جایی که طالبان به آسانی تدارک دیده می‌شود، بی نتیجه بوده‌اند.

چنین رویکردی هم چنان ناکام خواهد ماند؛ زیرا مواردی از شورش‌ها و جنگ‌های نامنظم که در آن‌ها پناهگاه‌ها فراهم و حمایت‌های لجستیک، ایدئولوژیک و مالی در کشورهای همسایه تضمین شده است، در اکثر موارد شکست ناپذیر و موفقیت‌آمیز خواهند بود. با توجه به عدم موفقیت دخالت نظامی در طول ده سال گذشته در افغانستان، بایستی تأکید کرد که ناآرامی‌ها در افغانستان تنها با راه‌های نظامی مرتفع نخواهد شد؛ بلکه باید با شیوه‌های سیاسی نیز همراه گردد. بنابراین، جهت مهار خشونت‌ها در افغانستان، پناهگاه‌ها و حمایت‌های لوژستیک و ایدئولوژیک که از جانب پاکستان ارائه می‌گردد و برای ستیزه‌جویان بسیار حیاتی هستند، تضعیف شده و نابود گردند. در نتیجه برای طالبان میانه رو هیچ راه دیگری جز پیوستن به پروسه‌ی صلح باقی نمی‌ماند.

تجربه ی سالهای گذشته نشان می دهد که مشکل حل نشدنی ناآرامی های افغانستان تنها از طریق نظامی حل نمی شود؛ بلکه راهکارهای سیاسی نیز باید در نظر گرفته شود؛ زیرا هیچ صلحی بدون آشتی و تجدید رابطه میان دشمنان سابق، به وجود نخواهد آمد. طرح صلحی که در سال دوهزارچهاربه رهبران طالبان مخالف دولت در صورتی که خود را از القاعده جدا کرده و قانون اساسی افغانستان را به رسمیت بشناسند، ارائه شد، تا به حال موفق نبوده و دست نیافتنی به نظر می رسد؛ زیرا که خرابکاران ترجیح می دهند در شرایطی که از جانب کشورهای همسایه حمایت می شوند، طرح های صلح را عقیم بگذارند و هرتلاشی جهت برقراری صلح زمانی موفق خواهد بود که کشور میزبان شورشیان نیز، تمایل و توانایی خود را در برچیدن پناهگاه ها نشان دهد که این امر در مورد پاکستان صدق نمی کند. درحقیقت بخش اعظمی از ناکامی در صلح، مربوط به عدم تمایل پاکستان و دیدگاه طرفدارانه آن ها نسبت به طالبان می شود و بنابراین هر اقدامی برای صلح، تا زمانی که پناهگاه های امن در پاکستان برای طالبان مهیاست، به شکست خواهد انجامید. علاوه براین، عملیات ضد شورش که مربوط به محدوده ی افغانستان هستند، جدای از این که چقدر شدید باشند، نمی توانند حمایت خارجی را مهار کنند؛ زیرا ستیزه جویان بیشتری از پناهگاه های امن خود، پس از آن که آموزش دیده و تجهیز و بسیج شوند، جهت ادامه ی جنگ و ناآرامی اعزام می شوند.

پناهگاه های امن پاکستان برای هر گونه عملیات ضد شورش موفقیت آمیز در افغانستان، مانع هستند. ازاینرو، نیاز فوری احساس می شود تا پناهگاه ها و اردوگاه های آموزشی از بین بروند و حمایت های لوژستیک، مالی و ایدئولوژیک که به وسیله ی دولت پاکستان و شبکه های بنیادگرا فراهم می شود، قطع شوند.

گفتگوهای شتاب آلوده ایالات متحده و پاکستان، بی درنگ پس از رویدادهای یازده سپتامبر، رفتار پاکستان را دگرگون کرد؛ ولی منافعش را نه. پشتیبانی از طالبان تا آن اندازه برای پاکستان مهم بود که پرویز مشرف ترجیح می داد به جنگ با آمریکا بپردازد تا از هم پیمانانش در افغانستان دست بکشد. به جای آن، او کوشید و اشنگتن را متقاعد کند که بگذارد یک «دولت میانه روی طالبی» در افغانستان بر سر کار آورد یا دست کم از ورود نیروهای انتلاف شمال- که پاکستانی ها آن ها را هم پیمان هند می دانند- به کابل و تشکیل دولت ازسوی آن ها جلوگیری کند.

در حال، اسلام آباد برای جلوگیری از نزدیک شدن آمریکا به هند، پذیرفت که در برابر خروج بی خطر صدها فرمانده و کارمندان استخباراتی پاکستان از افغانستان که عملیات نظامی طالبان را سرپرستی می کردند، در بهره گیری از جنگ های نامتقارن بازنگری کند. ایالات متحده تا هنگامی که اسلام آباد، پایگاه و تسهیلات در اختیار نیروهای آمریکایی می گذاشت، چشم بر بازسازی بی سروصدا ی تشکیلات طالبان در پاکستان می بست و تنها در پی دستگیری رهبران القاعده بود، اما پنج سال پس از آن، بهشت امنی که پاکستان فراهم آورده بود، در کنار حمایت های مستمر کشورهای دست و دل باخلیج ، به طالبان امکان داد حضور خود را چه در افغانستان و چه در مناطق مرزی پاکستان گسترش بخشند.

شایان ذکر است پا پس کشیدن ایالات متحده از مناطق قبیله ی و رها کردن پاکستان در این مناطق برای مقابله با هرج و مرج ها، این فرصت را به آن ها داده تا طرح مخفی شان را اجرایی سازند؛ یعنی به قدرت رساندن دوباره طالبان. به عبارت دیگر پس از یازده سپتامبر، هر چند اسلام آباد رشته ی امور افغانستان را برای مدتی از دست داد؛ اما اردوی این کشور متقاعد شد که ایالات متحده برای مدت طولانی دوام نخواهد آورد و حضور آن ها کوتاه مدت خواهد بود و پاکستان دوباره این فرصت را خواهد داشت تا حکومت کابل را به دلخواه خود تغییر دهد.

این برداشت پاکستان از آنجا ناشی می شد که ایالات متحده اعلام کرد نیروهایش در افغانستان را کاهش خواهد داد. بنابراین، جهت به قدرت رساندن یک دولت طرفدار پاکستان در افغانستان به منظور کاهش تأثیر هند و یا در بدترین حالت، اخلاص گری این کشور در افغانستان، پاکستان خواهان حضور کوتاه مدت نیروهای ایالات متحده و ناتو در منطقه است.

هر چند پاکستان تنی چند از چهره های شاخص القاعده را دستگیر کرد؛ اما صدمه ای به طالبان وارد نشد. این امر در حمایت همه جانبه ی آی.اس.آی و اردوی پاکستان ریشه دارد که به دورتازه ی از ستیزه جویی و شورش طالبان منجر شده و آن ها هیچ گاه از به قدرت رسیدن دوباره طالبان در افغانستان، ناامید نشده اند.

وزیرستان هم اکنون تحت فرمان جهادی های اسلام گراست که به گفته یک مطلع محلی بطور علنی عضو گیری میکنند، زخمی ها را نجات میدهند و جنگجو به افغانستان میفرستند. زمانی مقامات پاکستان وحشت داشتند که وزیرستان شمالی نیز به همین وضع دچار شود که شد. در اینجا برخلاف بخش جنوبی، طالبان محلی تحت هدایت ملا عمر متحد شده اند و بنابراین گفته یک منبع، اوست که در پنج سپتامبر توافق فوق را به عمل آورد و بر اساس آن متعهد شد که آدم های او مبارزه خود را به جهاد در افغانستان منحصر کنند. پاکستان با این کار میخواهد حداقل بخشی از قدرت نمایندگان محلی و سنتی و شیوخ وفادار به خود را در وزیرستان شمالی بازسازی کند. به هر حال آنان آلترناتیو دیگری ندارد. به نظر میرسد و اشنگتن با این تاکتیک توافق دارد، هر چند آن را یک چاره موقت می بیند. نسیم زهرا تحلیل گر امنیتی پاکستان میگوید هر چه اوضاع عراق و افغانستان انفجاری تر میشود، و اشنگتن بیشتر به پاکستان به چشم ستون اصلی جنگ

علیه تروریسم جهانی نگاه میکند. شاید به این علت بود که بوش زمانی چنین طولانی (دراخرین سفر مشرف به آمریکا) را به شهامت مشرف اختصاص داد.

درگیری های منطقه کوهستانی سوات در ایالت سرحد پاکستان که در اوج بحران سیاسی این کشور رخ نمود، بار دیگر توجه ناظران سیاسی منطقه ی را به مساله قبایل این کشور جلب کرده است. پیش از آغاز درگیری ها در سوات، منطقه قبیله ای میران شاه در وزیرستان پاکستان کانون منازعات خونین بود اما هم اکنون منطقه کوهستانی سوات صحنه کشمکشی است که از یکسو مولانا فضل الله قرار دارد و در دیگر سو نظامیان پاکستانی که تلاش می کنند برای حفظ امنیت ملی با هرگونه ناآرامی در این مناطق برخورد کنند. از نظر آمریکا به عنوان متحد و حامی پاکستان در مبارزه با نیروهای تروریستی اقدام های امنیتی پرویز مشرف در این مناطق راضی کننده نبوده اما رییس جمهوری پاکستان وعده داده تا با مشت آهنین و استفاده از تمام ظرفیت کشور، هرگونه تحریک گروه های شبه نظامی و تروریستی را سرکوب کند. فشار آمریکا به پاکستان و اعلام نگرانی های مربوط به تاسیسات هسته ای، جنرال مشرف را وادار کرده که جدی تر با نیروهای شورشی در مناطق شمالی از جمله در سوات برخورد کند. هم اکنون روزانه در نتیجه عملیات های نظامی اردو، ده ها نفر از طالبان محلی کشته می شوند.

به نظر می رسد ناآرامی های اخیر در میران شاه و هم اکنون در سوات ایالت سرحد پاکستان، آمریکا را قانع کرده که برای جلوگیری از رشد افراط گرایی و تروریسم - به مانند آنچه در افغانستان رخ داده - طرح های قبلی مبنی بر بازسازی و اجرای طرح های امنیتی و اقتصادی را بیشتر مورد توجه قرار دهد.

روزنامه نیویارک تایمز در این خصوص اعلام کرد که واشنگتن در حال بررسی پیشنهاد تسلیح قبایل پاکستان برای مبارزه با القاعده است. براساس این طرح، شبه نظامیان موافق در امر مبارزه با القاعده و نیز تندروهای خارجی حاضر در پاکستان می توانند به این نیرو بپیوندند. این طرح پیشنهادی نظیر طرحی است که آمریکا در الانبار عراق به اجرا درآورده و آن را موفق می شمرد. همانطور که اشاره شد طرح فوق تازگی ندارد زیرا پس از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی در توافقی سه جانبه بین آمریکا، پاکستان و افغانستان، سه کشور برای جلوگیری از رشد افراطی گری در مناطق قبایلی و بهبود اوضاع معیشتی، بودجه ای برای بازسازی و انجام طرح های عمرانی تخصیص دادند تا با ایجاد کار و بهبود وضع معیشتی ساکنان قبایل، گرایش های روزافزون قبایل به طالبان کاهش یابد.

مناطق شمالی پاکستان هم اکنون به معنای واقعی به پایتخت سیاسی افراطی گری تبدیل شده است. در مناطق شمالی پاکستان قبایل مختلفی ساکن هستند که شاخه های مهم آن در مناطق مرزی افغانستان یعنی ایالت سرحد با مرکزیت پشاور و منطقه قبیله ای وزیرستان تمرکز دارند.

منطقه وزیرستان شامل مهمند، باجور، کورم، اورکزی و خیبر می باشد که مرکز ثقل تحریکات قبایل محسوب می شود.

ایالت مرزی سرحد شمال غربی (ایالت سرحد) به مرکزیت پشاور یکی از چهار ایالت پاکستان است.

این ایالت با وسعت ۳۶/۹ درصد از خاک پاکستان را تشکیل داده است. ۵۲۱/۷۴ کیلومتر مربع،

بخش های مهم ایالت سرحد عبارتند از :

پشاور، ایبیت آباد، بنون، بت گرام، بنیر، چارسده، چترال، دیره اسماعیل خان، هنگو، هری پور، کرک، کوهات، لکی

مروت، کوهستان، لوردیر (دیره پایین)، دیره بالا، مالاکنند، مردان، نوشهره، شانگلا صوابی، سوات و تانک.

منطقه کوهستانی (میان کوه) سوات به مرکزیت شهر مالاکنند در ایالت سرحد از جهت آب و هوا نسبت به سایر شهرهای این ایالت از جذابیت های بیشتری به ویژه در زمینه گردشگری برخوردار است.

پس از سقوط طالبان در افغانستان (نوامبر سال ۲۰۰۱ میلادی) بیشتر رهبران آنها به مناطق شمالی پاکستان فرار کرده

و در شهرهای مختلف به ویژه مناطق قبایلی هم مرز با افغانستان پناه گرفتند. عده ای از وابستگان به طالبان و

طرفداران آنها در وزیرستان شمالی هم مرز با ولایت پکتیا، وزیرستان جنوبی هم مرز با ولایت خوست منطقه قبایل

اورکزی هم مرز با ولایت ننگرهار، منطقه قبایل خیبر هم مرز با ولایت ننگرهار، منطقه قبایل مهمند هم مرز با ولایت

ننگرهار و کنر، منطقه قبایل باجور هم مرز با ولایت کنر، منطقه قبایل کرم هم مرز با ولایت ننگرهار و خوست و پکتیا

ساکن شدند. بدلیل ارتباط نزدیک و رفت و آمد طالبان به این منطقه، تفکر و نوع سلوک آنها در شهرهای منطقه به ویژه

در سوات ترویج بیشتری پیدا کرده و مردم خواستار اجرای کامل قوانین شرعی در این منطقه هستند.

مردم قبایل که بطور عمده متعصب دینی هستند با فرار طالبان و رهبران آنها در میان خود جای داده و از آنها

حمایت کردند. برخی مناطق قبایلی شامل وزیرستان شمالی و جنوبی تحت نفوذ جمعیت علمای اسلامی (مولانا

فضل الرحمان) و مناطق مهمند و خیبر تحت نفوذ جماعت اسلامی پاکستان و منطقه باجور تحت نفوذ نهضت شریعت

محمدی به رهبری مولانا فضل الله می باشند. در زمان حاکمیت طالبان در افغانستان جمعیت علمای اسلامی و جماعت

اسلامی نهضت شریعت محمدی مالاکنند، جنگ افغانستان را جهاد می دانستند و از طالبان حمایت می کردند.

از پایان دهه ۸۰ میلادی سران قبایل که به داشتن زمینه‌های تعصبات مذهبی شهره بودند آغوش خود را برای کاروان وهابیتی که در قالب مدارس مذهبی روانه پاکستان شدند، گشودند. تفکر طالبی در دوره ضیاءالحق در مناطق قبیله‌ای سرحد و وزیرستان تقویت شد.

در نتیجه آمیزش سلفی‌گری (وهابیت) با سنت‌های قبیله‌ای، موجی از تفکر طالبانی در مناطق مرزی پاکستان به ویژه در پشاور به راه افتاد. پس از مهاجرت جمعی از طالبان و رهبرانشان از افغانستان به مناطق قبایلی در وزیرستان‌های شمالی و جنوبی در مرز پاکستان، آنها اقدام به راه‌اندازی مجدد مدارس سلفی و تقویت مدارس مذهبی در پاکستان کردند. به‌عنوان نمونه جلال‌الدین حقانی وزیر امور قبایل طالبان، پس از سقوط به میران شاه مرکز وزیرستان شمالی پناهنده شد و حوزه علمیه و مدرسه دینی بزرگی به نام خلیفه اسلامی در سال ۲۰۰۲ میلادی تاسیس کرد. هم اکنون مولانا فضل‌الله رهبری طالبان محلی را در سوات به عهده گرفته و از چند ما به اینطرف در این منطقه شورش کرده و اعلام نموده است که یا قوانین شریعت در این منطقه حاکم شود یا اینکه مردم منطقه! آرام نخواهند گرفت.

مولانا فضل‌الله داماد مولانا صوفی محمد (از حامیان متعصب طالبان در منطقه) از شخصیت‌های روحانی و متنفذ سوات ایالت سرحد پاکستان و همچنین رهبر معنوی جنبش اجرائی شریعت محمدی (تی.ان.اس.ام) است که نفوذ قابل توجهی در میان مردم پشتون منطقه دارد. وی خواهان اجرائی شریعت در این منطقه است و به دولت مرکزی توصیه کرده است که حضور خود را در سوات افزایش ندهد، در غیر این صورت با آنها مقابله می‌شود.

فضل‌الله در سال ۲۰۰۱ میلادی و بعد از تهاجم نظامی آمریکا به افغانستان، ۱۹۹۹ میلادی به طالبان پیوست و در سال ۲۰۰۲ میلادی پس از بازگشت به پاکستان، از سوی دولت در کنار آنها علیه نیروهای آمریکایی جنگید. در سال ۱۷ ماه در زندان دیره اسماعیل خان ایالت سرحد، زندانی گردید. پس از آزادی از زندان، در منطقه بازداشت و به مدت سوات ساکن شد و به ترویج دیدگاه‌های خود پرداخت.

وی با تاسیس یک مدرسه دینی به نام امام دی‌رهی در سوات (که مصرف ساخت این مسجد از طرف مردم منطقه پرداخت شده است) آموزش مذهبی به مردم منطقه را آغاز کرد. مولانا فضل‌الله خواستار برقراری قوانین و دادگاه‌های شرعی در این منطقه است و بارها اعلام کرده که مردم مناطق مینگوره، مالاکنده و سوات از دادگاه‌ها و قوانین فعلی منطقه رضایت ندارند و می‌خواهند احکام و قوانین شریعت بطور کامل برقرار شود. فضل‌الله به دولت پاکستان تاکید کرده است تا زمانی که شریعت محمدی در منطقه حاکم نشود، مردم آرام نخواهند گرفت. وی به بهانه توطئه، با بسیاری از برنامه‌های فرهنگی، اقتصادی و صحتی دولت مرکزی در منطقه مخالفت می‌کند.

به‌عنوان مثال، فضل‌الله بارها مخالفت خود را با اقدام دولت برای ریشه کن کردن فلج اطفال و همچنین حضور دختران در مدارس (به دلیل غیرشرعی بودن مدارس دولتی) اعلام کرده و مردم منطقه نیز از وی حمایت کامل می‌کنند. آمریکا و مبارزه با دهشت‌افکنی بعد از حادثه یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ پاکستان از چند جنبه مورد توجه سیاستمداران غربی و آمریکایی قرار گرفت.

اول: همسایگی با افغانستان و پایگاهی برای حمله نیروهای ائتلاف به مواضع طالبان

- افراطی‌گری در پاکستان در حال تقویت بود، بنابراین ضروری بود که سیاست پاکستان درباره این گروه‌ها روشن شود.

الف) نگاه تاریخی: در سال ۱۹۹۴ گروهی از طلاب به فرماندهی فردی به نام مولوی ملا عمر متولد ارزگان - با هدف آزادسازی افغانستان و اعمال شریعت و اسلام راستین در افغانستان فعال شدند. حمایت‌های عربستان و پاکستان از طالبان و چشم‌اندازی که این دو کشور از آینده افغانستان ارایه کرده بودند، آمریکا را متقاعد کرد که این روند می‌تواند ۱۹۹۵ هنگامی که طالبان هرات را تسخیر و هزاران دختر را از مدارس در جهت منافع آمریکا در منطقه باشد. در سال اخراج کردند، هیچ انتقادی از سوی آمریکایی‌ها ابراز نشد. در واقع ایالات متحده، همراه با سازمان اطلاعات پاکستان (آ.اس.آی) سقوط هرات را گامی در راه محاصره هرچه بیشتر ایران می‌پنداشتند.

با اشغال کابل توسط طالبان در سپتامبر سال ۱۹۹۶ سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا (سیا) بر مبنای تحلیل‌های ارایه شده از سوی آ.اس.آی بار دیگر این ایده را مطرح کرد که طالبان می‌توانند سراسر کشور را تحت سلطه خود درآورند. در همان زمان معاون وقت وزیر خارجه آمریکا در امور جنوب آسیا از همه دولت‌ها خواست که طالبان را به رسمیت بشناسند و از منزوی کردن آن‌ها بپرهیزند.

گرچه سیا بودجه خاصی برای تجهیز و تامین امکانات برای طالبان در نظر نگرفت، اما حمایت ایالات متحده از برنامه همپیمانان سنتی خود یعنی پاکستان و عربستان برای تامین سلاح و دادن کمک مالی به طالبان، غیرمستقیم نشان دهنده پشتیبانی آن کشور از طالبان بود. در اواخر ۱۹۹۷ دیدگاه واشنگتن نسبت به طالبان تغییر یافت.

این دگرگونی معلول بحران روزافزون اقتصادی و سیاسی در پاکستان بود. مقام‌های آمریکایی ابراز نگرانی می‌کردند که مواد مخدر، دهشت‌افکنی و بنیادگرایی اسلامی که طالبان پیام‌آور آن بودند ممکن است متحد قدیمی آنان یعنی پاکستان را که وضعی شکننده داشت دستخوش تحولات سیاسی ناخوشایند سازد.

آمریکا به پاکستان نسبت به این خطرات هشدار داد، اما سازمان اطلاعات پاکستان از پذیرش ایده‌های آمریکا مبنی بر فشار آوردن بر طالبان برای انعطاف بیشتر خودداری کرد.

نخستین بار در نوامبر ۱۹۹۷ مادلین آلبرایت وزیر امور خارجه وقت آمریکا در سفر به اسلام‌آباد این تغییر سیاست آمریکا را آشکارا مطرح کرد. وی از رفتار طالبان در خصوص زنان انتقاد کرد و به پاکستان هشدار داد که استمرار حمایت آن دولت از طالبان باعث منزوی شدن پاکستان در آسیای مرکزی خواهد شد و این امر به هیچ عنوان به سود آمریکا نخواهد بود، چرا که از نفوذ آمریکا در منطقه خواهد کاست.

پس از حمله نیروهای بن‌لادن به سفارت‌های آمریکا در آفریقا در ۱۹۹۸ تنش میان آمریکا و پاکستان افزایش چشمگیر یافت، ولی در این دوره آمریکا بیشتر درصدد بود که بن‌لادن را دستگیر و محاکمه کند. یکی از نگرانی‌های ایالات متحده این بود که نفوذ این گروه‌ها در سازمان‌های سیاسی، امنیتی و نظامی پاکستان از یک سو و نیز ارتباط آن‌ها با طالبان و بن‌لادن باعث دستیابی بن‌لادن به سلاح‌های غیرمترعارف گردد.

ب) پاکستان در مقابل درخواست‌های آمریکا - در مقابل درخواست روشن آمریکا، دولت پاکستان دو راه بیشتر پیش‌رو نداشت: یکی پذیرش همکاری کامل با آمریکا برضد طالبان و دیگری رد همکاری و ادامه حمایت از طالبان. با توجه به این‌که بخشی از نظامیان و نیز جامعه اسلامی پاکستان خواستار تداوم فرآیند حمایت از طالبان از سوی دولت خود بودند، انتخاب هر یک از این راه‌ها دشواری‌های خاص خود را داشت.

همکاری نکردن با آمریکا می‌توانست پاکستان را در عرصه بین‌الملل با مشکلات جدی روبه‌رو کند. همکاری با آمریکا نیز می‌توانست کشور را دچار بحران داخلی سازد، بحرانی که از نگاه برخی از ناظران از جمله حمید گل رییس سابق سرویس اطلاعات نظامی پاکستان می‌توانست به سقوط پرویز مشرف بینجامد.

مشرف همان‌طور که در کتابش - در خط آتش - اشاره کرده همکاری کامل با آمریکا را برگزید و در جلسه‌ای مهم در اسلام‌آباد که فرماندهان اردو و اعضای دولت حضور داشتند، موضوع همکاری و ضرورت آن را توضیح داد. در آن جلسه بسیاری از فرماندهان نظامی با اقدام نظامی آمریکا در افغانستان مخالفت کردند و یک فرمانده ارشد در اعتراض به همکاری پاکستان و آمریکا از سمت خود استعفا کرد.

مخالفت با همکاری آمریکا و پاکستان برضد طالبان در داخل دولت و میان فرماندهان نظامی به سرعت خاموش شد، اما در پی اعلام رسمی این همکاری، واکنش‌های منفی چشمگیری شکل گرفت. این مخالفت‌ها بطور عمده از سوی نیروهای مذهبی هوادار طالبان و علمای دینی ابراز شد. تظاهرات اعتراض‌آمیز و تهدید به جهاد و تصرف پایگاه‌های نظامی به وسیله مردم در صورت استقرار نیروهای آمریکایی در آن‌ها، نمونه‌هایی از واکنش‌ها بود.

از سوی دیگر، اسلام‌آباد به خوبی دریافت که همکاری نکردن در این زمینه می‌توانست به لحاظ سیاسی و نظامی در بلندمدت برای پاکستان خطر ساز باشد، ضمن آنکه پاکستان در معادلات سیاسی افغانستان دارای منافع جدی بود و مایل نبود با حضور طالبان از معادلات سیاسی افغانستان حذف شود. به هر صورت به دنبال اعلام پاکستان مبنی بر همکاری با آمریکا، حرکت‌هایی اعتراضی از سوی این گروه‌ها صورت گرفت.

گروه‌های اسلامی سنی‌مذهب پاکستان با تشکیل ائتلافی با عنوان شورای دفاع از پاکستان و افغانستان متشکل از سی حزب به ریاست مولانا سمیع‌الحق رهبر جمعیت علمای اسلام (شاخه سمیع) مخالفت خود را با پیوستن پاکستان به ائتلاف ضد طالبان اعلام کردند.

افزون بر آن، شخصیت‌های مذهبی و رهبران این گروه‌ها در سخنرانی‌ها و بیانیه‌های خود به تشویق مردم در مخالفت با این امر پرداختند. با وجود سخنرانی زمامداران و تلاش برای اقناع افکار عمومی پاکستان و کسب رضایت مردم در حمایت از آمریکا، پاکستان شاهد روند سریع تشدید بحران و اقدام عملی گروه‌های اسلامی بود. نظامیان با نگرانی از این‌که مناطق قبایلی به افغانستانی دیگر در درون پاکستان تبدیل شود و به صورت محل فعالیت گروه‌های اسلامی برضد دولت پاکستان و آمریکا و پایگاهی برای حمایت از طالبان درآید، با سران قبایل پاکستان دیدار کرد.

یکی از گروه‌هایی که بسیار تحت تاثیر این حوادث قرار گرفت تحریک نفاذ شریعت محمدی بود. این گروه که محل عمده فعالیت آن در مالاکنڈ در شمال پاکستان بود به رهبری صوفی محمد - پدر خاتم مولانا فضل‌الله رهبر شورشی در منطقه سوات ایالت سرحد - با اعلام دفاع از نیروهای طالبان در برابر حملات نظامی آمریکا و متحدان آن، با هفت هزار نفر از داوطلبان مسلح محلی راهی افغانستان شد، اما خیلی زود با سقوط طالبان به پاکستان بازگشت و زندانی شد.

بررسی رابطه و مناسبات بین اردو پاکستان و افراط‌گرایان شاید بتواند به علل توجه آمریکا به قبایل مرزی پاکستان را پاسخ دهد.

الف) بطور قطع ناکامی اردو در سرکوب افراط‌گرایان در مناطق شمالی به گرایش‌های موجود در بدنه اردو پاکستان مرتبط است. از مهمترین علل ناکامی اردو در مهار القاعده و طالبان، گرایش به اسلام‌گرایی افراطی در نزد برخی افسران میانی اردو بوده و به نظر می‌رسد نوعی همکاری پنهان میان بدنه اردو پاکستان با القاعده وجود دارد. ناظران مسایل پاکستان در اثبات این مدعا می‌گویند که انجام دوبار اقدام دهشت افکنانه علیه مشرف، وی را وادار کرد که به نفوذ القاعده در رده‌های اردو اعتراف کند. چنانکه پرویز مشرف بعد از آنکه از این سوءقصد جان سالم به‌در برد، اعتراف کرد که انجام این عملیات‌ها بدون همکاری عناصری در اردو پاکستان، میسر نبوده است. افزون بر این پایان‌نه چندان موفقیت عملیات‌های اردو در ایالات شمال و شمال غربی پاکستان و پاکسازی نشدن کامل ایالت وزیرستان جنوبی و حالا سوات در ایالت سرحد، نشانه دیگری از تاثیر نفوذ اسلام‌گرایان افراطی در اردو را نشان می‌دهد. البته حضور اردو نه تنها در میان بلوچ‌ها بلکه در میان بسیاری دیگر از اقوام و بخش‌های مختلف پاکستان نیز ناخوشایند تلقی می‌شود. تضاد بین قبایل پشتون و بلوچ (حامی طالبان) با بدنه اصلی اردو پاکستان که پنجابی هستند، از دیگر دلایلی است که به خوبی می‌تواند ناتوانی اردو پاکستان را در پایان‌دادن به ناآرامی‌های مناطق شمالی توجیه کند. نکته مهم دیگر این است که دولت بوش متقاعد شده که در حال حاضر یک اردو ضعیف در پاکستان به همان اندازه ضروری است که یک اردو قوی پس از حوادث ۲۰۰۱ مورد نیاز بود، زمانی که اسلام‌آباد در قبال طالبان یک تغییر ۱۱ سپتامبر ۱۸۰ درجه‌ای داد. ریشه‌های این تغییر رویکرد در حوادث چند ماه گذشته نهفته و تحولات صورت گرفته از موضع نوامیر گذشته تاکنون برای به‌صدا درآوردن زنگ خطر برای رهبری نظامی پاکستان کافی بوده است.

ب) ناکامی در بازسازی مناطق شمالی: همانطور که در بخش قبلی اشاره شد ایالات متحده، پاکستان و افغانستان برای پاکسازی مناطق مرزی توافقی سه‌جانبه امضا کرد اما بعد از سه ماه حضور نیروهای آمریکایی در منطقه نتیجه‌ای حاصل نشد. ناکامی در اجرای طرح‌های اصلاح و بازسازی اقتصادی مناطق شمالی از سوی پاکستان از یکسو و ناتوانی اردو در سرکوب ناآرامی‌های اخیر در وزیرستان و ایالت سرحد، از جمله مواردی بوده که آمریکایی‌ها را متقاعد کرده تا از طریق بومی‌سازی امنیتی، دغدغه‌های خود را در مرز پاکستان کاهش دهد.

ج) موقعیت طرح قبایل اقتصادی و جغرافیایی: مناطق شمالی پاکستان یکی از سخت‌ترین و صعب‌العبورترین مناطق جهان محسوب می‌شود. مرزهای کشور پاکستان و افغانستان به طول ۱۲۰۰ کیلومتر در اختیار قبایل دو کشور پاکستان و افغانستان است. مساله دیگر استقلال مالی از دولت‌های مرکزی است که توانسته درآمد بی‌پایانی را برای آنها از طریق قاچاق بویژه قاچاق سلاح و مواد مخدر نصیب آنها کند.

پیوند میان قبایل دو کشور نیز در واقع محور اساسی در ارزیابی مناطق قبایلی پاکستان و افغانستان است. در سوات و ... پاکستان همان شبه نظامی عملیات علیه اردو انجام می‌دهد که در ایالت هم مرز آن در افغانستان. آمریکا هم‌اکنون به این باور رسیده که مرکز ثقل تامین‌کننده همه جریان‌های افراطی افغانستان و پاکستان در این منطقه مرزی قرار دارد، بنابراین با مشاهده ناتوانی و عملکرد ضعیف اردو پاکستان تلاش می‌کند خود بطور مستقیم در این مناطق حضور بیابد و مبادرت به آموزش نیروی نظامی با هدف بومی‌سازی امنیت بپردازد.

تحلیل‌گران غربی تاکید کرده‌اند که پایتخت طالبان و القاعده از کابل به این مناطق قبایله‌ای منتقل شده و پدیده طالبان محلی یا طالبانیسم در پاکستان در مناطق قبایلی وزیرستان شمالی و جنوبی چنان شدت گرفته است که تندروری‌های آنها جای القاعده را می‌گیرند. روزنامه نیویارک تایمز نوشته است که آمریکا از الگوی عراق در این رابطه استفاده می‌کند، اما سوال اساسی برای بسیاری از ناظران مسایل پاکستان این است که آیا آمریکا در بومی‌سازی امنیتی عراق موفق بوده که حالا تلاش می‌کند در مناطق قبایلی پاکستان از این الگو بهره‌برداری کند؟ پاسخ بطور قطع منفی است.

آمریکایی هنوز گرفتار مسایل اساسی خود در افغانستان و عراق هستند و تاکنون نه تنها امنیت‌سازی نکرده‌اند بلکه با حضور خود ناامنی بیشتری را در این دو کشور ایجاد کرده‌اند. طرحی که آمریکایی‌ها برای این قبایل در نظر گرفته‌اند، طرحی از پیش شکست خورده است، چرا که قبایل پاکستان و افغانستان مرزی را برای خود قایل نیستند که بتوان آنها را محدود و زمین‌گیر کرد، ضمن آنکه آمریکایی‌ها نمی‌توانند از مرزهای مذهبی، عقیدتی و سنت‌های چندین ساله قبایل با انجام یک طرح عبور کنند. ادامه دارد...